

گفت‌وگو با الیزابت بادنتر
 Elisabeth Badinter

گفت‌وگو از: پاسکال فری
 Pascal Frey

ترجمه محسن ابراهیم‌پور

خواندن نامه‌های دیگران



در قرن هجدهم نسیم آزادی و شوروهیجان روشنفکری می‌وزید. سرانجام روشنفکران بازشناسی شدند... الیزابت بادنتر در آخرین رساله خود، با عشق همیشگی، عصر روشنگری، بیوند برقرار می‌کند.

چه کسی تصور می‌کرد که در پشت این ظاهر سر به زیر، شخصیتی آشوبگر و پرشور نهفته باشد؟ الیزابت بادنتر بیست سال پیش با بررسی عمیق غریزه مادری، به چهره‌ی معروف تبدیل شد و هنگامی که چند سال بعد در کتاب «یکی و دیگری» مرد بارداری را تصویر کرد، باعث حیرت قرائن‌سویان، از هویت مردانه ۲ نشد؛ و بالاخره در کتاب «این پیش‌بینی تردیدی به‌خود راه نداد که به تدریج ۱۸۷۲ مرد و زن آن قدر بهم شباهت پیدا خواهند کرد که سرانجام به دوقلو‌هایی از دو جنس مختلف تبدیل خواهند شد.

او در حالی که به بررسی عصر خود می‌پردازد، مانند یک فیلسوف و تاریخ‌دان درگذشته سپر می‌کند و با لذت بسیار دست‌نوشته‌ها و نامه‌های قرن هجدهم را بررسی می‌کند. او در کتاب «امیلی، امیلی...» ۳ پس از نشان دادن جاه‌طلبی زنانه، از لابه‌لای زندگی نه‌چندان معمولی مادام دوشالت ۴ و مادام دوپینه ۵، به‌همراه همسرش ربرت بادنتر ۶، (نگهبان قدیمی مهرهای دولتی فرانسوا فیتران) سرنوشت‌کننده را بررسی می‌کند و امروز در کتاب خود «شور روشنفکران» ۷ شیفته اندیشمندان عصر روشنگری است و به‌کشف رمز و راز عطش آن‌ها به شکوه و افتخار می‌پردازد، و از لابه‌لای چهره این مردان، که با یافته‌ها یا نوشته‌های‌شان دنیای ما را متحول کردند، راهبردها و تدبیر آن‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کند، زیرا از این زمان به‌بعد است که علم، منبع ثروت و افتخار می‌شود و روشنفکران تابع عقیده مردم می‌شوند، و جاه‌طلبی، همان‌طور که امروزه آن را می‌بینیم، تولد می‌یابد. جلد اول این کتاب دوره ۱۷۳۵ تا سال ۱۷۵۱ را دربرمی‌گیرد و دو جلد دیگر نیز به زودی منتشر خواهند شد.

سه جلد کتاب چند صد صفحه‌ی و هفت سال تحقیق و تفحص...! برای انجام چنین کاری باید انگیزه قوی‌یی داشت.

هر وقت رساله‌ی را تمام می‌کنم می‌روم سر وقت کتابی که مربوط به قرن هجدهم باشد. در واقع من یک شور و عشق کلی نسبت به مردان و زنان این عصر احساس می‌کنم، نوعی الفت صمیمانه. آن‌ها مثل دوستان من هستند، به‌همه‌شان علاقه‌دارم، سرچشمه موضوعاتی که پیش از همه برای من جذاب‌اند، یعنی آزادی زنان و سیاست را، باید در همین دوره جست‌وجو کرد. من از همان زمان که روی کتاب «امیلی، امیلی...» کار می‌کردم به روشنفکران قرن هجدهم علاقه‌مند شدم.

پس نویسندگان و روشنفکران هم عصر خودتان برای شما جذابیتی ندارند؟

از موقعی که نوشتن را شروع کردم نسبت به روشنفکران کنجکاو بودم. می‌گویم جاه‌طلبی آن‌ها را درک کنم و برای خودم تجزیه و تحلیل کنم که آن‌ها چگونه تلاش می‌کنند این جاه‌طلبی را عینی و محسوس کنند و بفهمم آن‌ها چه رفتاری باهم داشته‌اند و چگونه راهشان را انتخاب و دنبال می‌کردند. اما مسلماً موقعی که بحث بر سر مردان قرن هجدهم است، موضوع جذاب‌تر است، زیرا رابطه ولتر و روسو، یا دالامبرت^۴ و دیدرو، به‌گونه‌ی دیگر جذاب‌تر از رابطه آقای تارتامپیون با همسرش است! شما تعقیباتان را چگونه انجام دادید؟

با ورق زدن آرشیوها، اما برای قرن حاضر نمی‌توانیم چنین کاری بکنیم. آخر چگونه می‌توانیم از زندگی خصوصی مردم سر در بیاوریم در حالی که نام‌هایشان را نخوانده باشیم؟ بعد از سال ۱۹۶۰ نامه‌ها جای خود را به تلفن، فاکس و... دادند. به‌رحال پیدا کردن این نامه‌ها برای من سعادت بزرگی بود. هفت سال تحقیق کردم، هفت سال شیرین و دلپذیر، چون موقعی که تحقیق را شروع می‌کنیم به آن معتاد می‌شویم، احساس می‌کنیم همیشه می‌خواهیم چیزی بیشتر بدانیم. برای من شنبه به‌نوعی دنبال گنج گشتن یا یک تحقیق واقعی بلیسی است! من تقریباً در همه جا کار کردم، در کتابخانه‌های شهرداری، در پاریس، در شهرستان‌ها، در کشورهای بیگانه. چمدان‌مان را برمی‌داریم و به‌راه می‌افتیم، در هتلی در کنار کتابخانه اقامت می‌کنیم تا وقت‌مان هدر نرود. تا موقع بسته شدن کتابخانه از آن‌جا بیرون نمی‌آییم و این‌طوری به زندگی کردن در این عصر ادامه می‌دهیم. این لحظه‌ها، لحظه‌های واقعی شور و هیجان است.

آیا فکر می‌کنید واقعا می‌توانستید در قرن هجدهم زندگی کنید؟

خب، بله!

در آن صورت شما چه کسی بودید؟

شاید هیچی نبودم! در واقع زندگی کردن در آن قرن آن‌طوری که من تصورم را می‌کنم نیست و به‌همین خاطر است که من خودم را فقط به آن نزدیک احساس می‌کنم. به‌نظر من قرن هجدهم خیلی مدرن است. هرچند در آن موقع طرز تفکر خیلی زیباتر، خشن‌تر و بی‌عیده‌تر از طرز تفکر عصر ما بود، اما من هیچ‌وقت قرن خودمان را از نظر دوز

نمی‌کنم و قرن هجدهم هم باعث می‌شود که عصر خودمان را بهتر درک کنیم.

قرن هجدهم به‌طور استثنایی قرن پرباری بود.

دوره‌ی که من توصیف‌اش می‌کنم، یعنی از سال ۱۷۲۵ به بعد، نتایج پایان دوران استبداد و خودکامگی را به‌خود می‌بیند و نوعی آزادی اندیشه در آن حکمفرماست. دنیای روشنگری از قدرت و مذهب فاصله می‌گیرد، ناگهان دری گشوده و همه چیز امکان‌پذیر می‌شود. البته قرن بیستم هم بسیار جالب ظاهر می‌شود، ولی اوضاع نسل من خیلی غم‌انگیز است. ما از لحاظ فلسفی و نظری در حد متوسط قرار داریم. همیشه دوره‌های پوچ و بی‌حاصلی وجود داشته است. ما بچه بیتیمان استادان گذشته‌مان هستیم، دلیلش را نمی‌دانم، شاید فرزندان ما بهتر از خود ما باشند.

شمار زیادی از مردانی که در کتاب‌تان از آن‌ها نام بردید مثل گلزو^۱، مپرتویس^{۱۱} و راومور^{۱۱}... که شخصیت‌های معروفی هم بودند، الان تقریباً به‌طور کامل فراموش شده‌اند شما چگونه توجه‌اش می‌کنید؟

دو تا از دبیران جوان فلسفه، اخیراً بهمین گفتند که راومور برای آن‌ها چیزی مثل ایستگاه مترو است!^{۱۲} در قرن ما که فرهنگ به‌ابتدال کشیده شده‌است، تنها دانشمندانی که کشفی را به‌نام ثبت کرده باشند، نام‌شان باقی می‌ماند. تا مدتی پیش تقریباً همه

با بد بین دنیای قدیم و دنیای جدید
نمایز لائل شد، وقتی شخصیت‌های کتاب‌هایم
به صحنه می‌آیند وضعیت روحی غالب آن‌ها مخالف از دواج
و رابطه جنسی است اساسی کار و تلاش آن‌ها متوجه روح
است

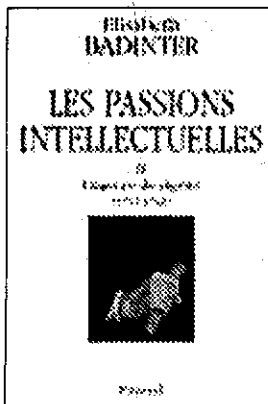
و مثل کشش‌ها زندگی می‌کنند. من تعجب می‌کنم از این‌که
تعداد زیادی از روشنفکران در زندگی‌شان رابطه جنسی
نداشتند آن‌ها هم در جامعه و در قرن‌ی که برای
این نوع رابطه ممنوعیت زیادی وجود نداشت و ایتان ناکام
مانده بودند مثل دالامبرت، ولتر، روسو، تورگو و...
بعد از سال ۱۷۳۰ زنجیره این نوع زهد و ریاضت‌پیشگی
زخم گسسته می‌شود.

می‌دانستند که راومور دماسنج را اختراع کرده بود. با این همه در همین عصر است که جاه‌طلبی مدرن متولد می‌شود، یعنی رسیدن به شهرت و برج‌گذاری نام خود بعد از مرگ.

بله، اما این اندیشه، اندیشه ابلهانه‌ی نیست. تاکنون موضوع عبارت از این بود که هم‌تاهای اندک خود را متقاعد کنیم که کار ما مشروع است، و این موضوع فقط یک افتخار نسبی به‌دنبال می‌آورد و تنها جاه‌طلبی دانشمندان همین بود. قرن هجدهم شاهد پیشرفت مطبوعات و تولد رأی و نظر مردم است و به همین خاطر است که از این بعد روشنفکران تمایل دارند به مردم بقبولانند که آن‌ها بهترین هستند. رقابت بین آن‌ها بسیار شدید است. باوجود این می‌دانیم که می‌شود در عصر خود نیز مورد پذیرش و استقبال قرار گرفت، اما این موضوع نسبت به زمانی که سپری می‌شود، بی‌معنی است.

علم و دانش نیز برای طبقه متوسط به‌روشی برای بالا رفتن از نردبان جامعه تبدیل می‌شود.

بله، زیرا آریستوکراسی تا آغاز قرن هجدهم علم و دانش را بسیار حقیر می‌شمرد. اما فرهنگستان علوم، برعکس فرهنگستان زبان فرانسه که فقط صلاحیت و شایستگی اشخاص برای اهمیت داشت می‌توانست در واقع به‌وسیله‌ی برای ارتقای باورکردنی طبقاتی وضعیت اجتماعی و اولین نمایش جاه‌طلبی‌های روشنفکران نخبه کشور



تبدیل شود. و این نشان می‌دهد که شمار بسیاری از دانشمندان از خانواده‌های متوسط بودند.

ما این احساس را داریم که مردان عصر روشنگری در زندگی خود ذهن‌شان را درگیر عشق نمی‌کنند بلکه آن‌ها دارای روحی آزاد و بی‌دغدغه هستند.

این موضوع از مدت‌ها پیش مرا شیفته خود کرده است، اما باید بین دنیای قدیم و دنیای جدید تمایز قائل شد. وقتی شخصیت‌های کتاب‌هایم به صحنه می‌آیند وضعیت روحی غالب آن‌ها مخالف ازدواج و رابطه جنسی است. اساس کار و تلاش آن‌ها متوجه روح است و مثل کشیش‌ها زندگی می‌کنند. من تعجب می‌کنم از این‌که تعداد زیادی از روشنفکران در زندگی‌شان رابطه جنسی نداشتند آن هم در جامعه و در قرن‌ی که برای این نوع رابطه ممنوعیت زیادی وجود نداشت و اینان ناکام مانده بودند، مثل دالامبرت، ولتر، روسو، تورگو^{۱۲} و... بعد از سال ۱۷۲۰ زنجیره این نوع زهد و ریاضت‌پیشگی از هم گسسته می‌شود.

باز هم در همین دوره است که فلسفه و علم از هم جدا می‌شوند.

تازه، در این دوره فرهنگ به دو قسمت تقسیم می‌شود. نسلی که دایرةالمعارف را خواهد نوشت آخرین نسل از جریان تکفهرنگی است. به تدریج دانشمندان در یک طرف و فیلسوفان در طرفی دیگر قرار می‌گیرند. پیشرفت‌های علمی قابل ملاحظه‌اند آن قدر یافته‌ها زیاد است که همه چیز تخصصی می‌شود. دالامبرت آخرین دانشمندی است که می‌تواند به خودش به‌عنوان یک فیلسوف بیابد.

در کتاب «شور روشنفکران» شما جاه‌طلبی‌های مردانه را تجزیه و تحلیل می‌کنید و در کتاب «امیلی، امیلی...» به بررسی بلندپروازی‌های زنانه می‌پردازید. آیا تفاوتی بین آن‌ها هست؟

نه. جاه‌طلبی تک‌جنسی است! به‌رحال امروزه این طوری‌ست. در حقیقت جاه‌طلبی در دوست سال پیش به شیوه امروز نبود. سابقاً جاه‌طلبی ما در کامل شدن معنا پیدا می‌کرد که معادل آن را نزد مردها نمی‌شد یافت. در عوض امروزه واقعاً بیشتر مردها میل دارند پدر خوبی باشند و در مورد این میل عمیق، یعنی پدرمادر خوبی بودن، آن‌ها به‌زنان خواهند پیوست.

به نظر می‌رسد که زن‌ها در این قرن حضور چندانی ندارند. بعد از این‌که آن‌ها اختیار سالن‌های ادبی را به دست می‌گیرند، واقعاً چه کار می‌کنند!

نباید فراموش کرد که اگر پسرها به کالج می‌رفتند برای دخترها هم صومعه وجود داشت که هیچ چیز در آن یاد نمی‌گرفتند و می‌بایست به‌همان بسنده می‌کردند، چیزی که خط سیر مادام دوشانتل یا مادموازل فرانس^{۱۴} را به‌عنوان دانشمند نشان می‌دهد. با این همه زنانی که سالن‌های ادبی را اداره می‌کنند کسانی نیستند جز مهماندار اما آن‌ها خودشان را آن قدرها هم منفعل نشان نمی‌دهند. من از علاقه و فعالیت روشنفکری این زنان بسیار درخشان سخت غافلگیر شدم. دوشس دگیبون^{۱۵} و مارکیز دولامبرت^{۱۶} مانند مادام دوتنسن^{۱۷} شایستگی قضاوت کردن درباره کم‌وکیف یک کتاب را دارند. اگرچه آن‌ها خودشان اثری خلق نمی‌کنند اما در عوض به‌منزله واسطه‌های درجه اول به‌شمار می‌روند. آن‌ها در آکادمی فرانسه، مراسم انتخابات را برگزار می‌کنند و مردها نزد ژولی دولسپیناس^{۱۸} یا مادام دو دفاند^{۱۹} می‌روند، زیرا این زنان از هنر ارتباط و فن بیان برخوردارند که در سطوح برتر روح زندگی محسوب می‌شد. آن‌ها چیزهای بی‌اهمیتی مانند اشیای پشت ویترین نیستند.

اما شما نمی‌توانید انکار کنید که دنیای علم، ضد زن است، و امروزه هم به‌همین نحو است.

قیدها از بین می‌روند. از چند سال پیش، در تمام مغرب زمین، زنان همه این حوزه‌ها را از آن خود می‌کنند اگرچه بیشتر شیفته علوم انسانی‌اند تا ریاضیات. در هر صورت، قرن هجدهم کمتر از قرن نوزدهم ضد زن است. در انقلاب فرانسه زنان به کار خانه‌داری برگردانده شدند. با آن‌ها خیلی بدرفتار شده بود و حقوق مدنی آن‌ها، مثل بچه‌ها و دیوانگان از بین رفت.

بیشتر از همه از این می‌ترسم که فیلسوف‌ها شارلاتان شوند البته گمان نکنید که من از بیرون به این موضوع نگاه می‌کنم من این سؤال را از خودم هم می‌پرسم در مورد موضوعاتی حرف زدن که در باره‌اش نباید پشیده باشیم و روی آن کار نکرده باشیم، نوعی حقه‌بازی است من می‌ترسم که فیلسوف‌ها دیگر کارشان را انجام ندهند. اگر فقه این باشد همه ضرر می‌کنند.

این موضوع را چگونه توجیه می‌کنید؟

مردانی که بعد از انقلاب فرانسه قدرت را در دست گرفتند و از بورژوازی متوسط شهرستان می‌آمدند نسبت به زنان همان آزادی آریستوکراسی را اعمال نمی‌کردند، و بعد این‌که، بورژوازی فرانسه تا حد زیادی طرفدار روسو بود، و روسو حبس کردن زنان را در خانه، مثل راهبه در صومعه، توصیه می‌کرد.

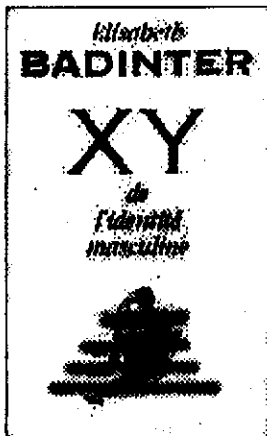
ما احساس می‌کنیم که اروپای دویست سال پیش مفهومی پدیده‌ی‌تر از اروپای امروزی داشت.

وقتی به انگلستان، سوئیس، برلین و... می‌رویم، حس میلی‌گرایی را در روشنفکران نمی‌بینیم. در حالی که پروس با فرانسه می‌جنگد، دالامبرت به فردریک دوم می‌نویسد که او، بی آن‌که احساس کند به کشورش خیانت می‌کند، وی را فرامتروایی قابل توجه می‌داند. اندیشه وطن و ملت هنوز متولد نشده است. مردمانی که اهل تفکر هستند، خودشان به‌تنهایی اروپای واقعی را می‌سازند. این مسأله با پیدایش انقلاب فرانسه کاملاً محو می‌شود، بعد هم جنگ ناپلئون آغاز می‌گردد.

شما می‌نویسید: بین سال‌های ۱۷۲۰ و ۱۷۷۸، چهاره روشنفکر معاصر نمایان می‌شود، چگونه آن را توصیف می‌کنید؟

روشنفکر معاصر در یک زمینه خاص صلاحیت دارد، و همین روشنفکر معاصر است که ما عقیده‌اش را برای تفهیم مردم می‌پرسیم. این اندیشه پیش‌یا افتاده که در قرن هجدهم متولد شد، امروز کاملاً شرم‌آور است، اما در زمان خود آن قدر گسترده بود که عاقبت، هرکسی که کار ییدی نداشت روشنفکر به‌شمار می‌رفت.

و شما این تحول را چگونه توضیح می‌دهید؟



مطبوعات و رسانه‌ها مفهوم روشنفکری را نابود می‌کنند و روشنفکر باکمال میل خود را در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد تا از بین برود، زیرا او در برابر قدرشناسی مردم هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد. او در موضوعاتی که صلاحیت‌اش را ندارد دخالت می‌کند و این امر باعث می‌شود که او، هم اعتبارش را از دست بدهد هم قدرتش را. زیرا اگر بخواهیم به همه چیز پاسخ بدهیم، خزعبلات هم خواهیم گفت.

بنابراین از حرف شما می‌توان این‌طور نتیجه گرفت که آن‌ها هیچ قدرتی ندارند.

با این همه این امکان برای آن‌ها باقی می‌ماند که مورد توجه مردم باشند و آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار دهند. این موضوع در فرانسه به‌گونه بسیار خاصی است. مثلاً رژی دبری^{۲۰} پدیده‌ی کاملاً فرانسوی است که روزنامه لوموند صفحه اولش را در مورد کوزوو به او اختصاص داد و حرف‌هایش روز بعد در تمام روزنامه‌ها نوشته شد. وقتی که فوکو و سارتر حرف می‌زنند مردم به آن‌ها گوش می‌دادند. آن‌ها فرزندان ولتر هستند. ولتر کسی است که برای جریان کلاس تلاش می‌کند و صد‌ها نامه به‌منظور آگاه کردن مردم می‌نویسد.

باوجود این تأثیر آن‌ها خیلی کم است. اگر بخواهیم یک مثال جدید بزنیم می‌توانیم به آن‌هایی که کارت هویت ندارند اشاره کنیم. دخالت آن‌ها چندان مؤثر نبود.

تعداد کسانی که به لطف آن‌ها کارت هویت دریافت کردند به‌طور چشمگیری افزایش یافت. حکومت نمی‌خواهد روشنفکری را پرورش دهد که برضد او باشند زیرا روشنفکران به مطبوعات و رسانه‌ها متصل‌اند. زوج روشنفکر - روزنامه‌نگار پدیده‌ی بیهوده‌ی نیست.

فریژه مادری، مرد باردار، زوج، مه‌توئیس، کندرسه و... چه رابطه‌ی بین تمام این موضوعات وجود دارد، البته به غیر از علاقه شما به آن‌ها؟

من به دو چیز علاقه دارم، روابط بین مردان و زنان و اجداد عصر روشنفکری‌مان. برای پیدا کردن ریشه‌های مان و فکر کردن به عصر حاضر، به‌عقرون هجدهم احتیاج دارم. هرچه کارها بهتر پیش می‌رود من بیشتر متوجه می‌شوم که نمی‌توانم بی آن‌ها که خودم را در یک چشم‌انداز تاریخی جای دهم به‌زمان حال فکر کنم. رفت و برگشت بین این دو عصر برای من بسیار مفید است.

جامعه‌ی که در آن فیلسوفان در بیدار کردن ذهن مردم نقشی ندارند به واسطه شارلاتان‌ها به راه اشتباه کشیده می‌شود، این جمله کندرسه که شما دارید آن را نقل می‌کنید آیا رساننده تمام معنی‌اش هست؟

بله. اما من بیشتر از همه، از این می‌ترسم که فیلسوف‌ها شارلاتان شوند. البته گمان نکنید که من از بیرون به این موضوع نگاه می‌کنم، من این سؤال را از خودم هم می‌پرسم. در مورد موضوعاتی حرف زدن که درباره‌اش نیندیشیده باشیم و روی آن کار نکرده باشیم، نوعی حقه‌بازی است. من می‌ترسم که فیلسوف‌ها دیگر کارشان را انجام ندهند. اگر قضیه این باشد همه ضرر می‌کنند.

اکنون بیش از ده سال از آن روزی که شما گفتید شاید روزی ما شاهد مردان باردار باشیم می‌گذرد، نتیجه‌گیری کلی شما چیست؟

من درباره محدودیت بسیار زیاد یک دوره خاص حرف زدم. بعد، یک حرکت موازنه‌ی به‌سمت سنت‌گرایی صورت گرفت که ناشی از دو عامل بود. عامل اصلی، بحران اقتصادی است. زیرا در دوره بحران، ما همیشه به وضعیت گذشته بازمی‌گردیم. حتی به مادران حقوق مادری دادند تا در خانه بمانند. امروز نتایجش را می‌بینم. زنانی که از این حقوق استفاده کردند دیگر نمی‌توانند کار پیدا کنند. دلیل دوم بازگشت به بوم‌شناسی است. طبیعت تقدسی دارد و نگرانی حفظ آن هم از یک طرف. و همین دلیل قاطعی‌ست بر ضد مردباردار. به‌منظر من محدودیت‌های این بحث در سال‌های آینده روشن خواهد شد.

در کتاب XY از هویت مردانه که در سال ۱۹۹۱ انتشار یافت، شما درباره روابط زن و مرد پیش‌بینی می‌کنید که آن‌ها به یکدیگر نزدیک خواهند شد.

گمان می‌کنم که این کتاب می‌توانست امروز نوشته شود. جز این‌که در این حوزه هم توازن به‌هم می‌خورد و ما به‌نوعی تفاوت‌گرایی بازمی‌گردیم که در آن زمان وجود نداشت. ده سال پیش هر بحثی در مورد مثلاً برابری، غیرقابل تصور بود. حالا ما بیشتر در معرض تفاوت‌ها قرار گرفته‌ایم تا شباهت‌ها که اندک زمانی پیش وجود داشت.

شما فکر می‌کنید که ما به سمت اجتماعی مثل انگلوساکسون‌ها پیش می‌رویم که در آن هر لشر از مردم، خود، جامعه کوچکی تشکیل می‌دهد؟

بیست سال است که ما این‌گونه‌ایم، و این روند ادامه

خواهد داشت تا جایی که همانند امریکایی‌ها به این نتیجه برسیم که این شکل از جامعه بیش از آن که سازنده باشد ویران‌کننده است. مسأله برابری یک ابتکار فرانسوی نیست بلکه از کشورهای شمال اروپا می‌آید. برابری در همان جریان‌های جای می‌گیرد که بازگشت به زبان‌های منطقی‌ی را توصیه می‌کند. همواره نیاز به خاص بودن و در نتیجه نیاز به تفاوت‌ها، که با از بین رفتن مرزها در کنار هم قرار می‌گیرند، وجود دارد. از آغاز دهه نود ما شاهد مطالبه هویت هستیم که بیشتر آشفتگی فیزیکی را آشکار می‌سازد تا آشفتگی سیاسی و اجتماعی. دیگر به‌درستی نمی‌دانیم معنای فرانسوی بودن یا زن بودن چیست. زیرا هر کاری را که مردان انجام می‌دهند زنان هم انجام می‌دهند... این تغییر که بر آن اصرار می‌ورزیم به یک نیاز درونی پاسخ می‌دهد، یعنی آگاهی به این‌که ما در برابر محو شدن مرزهای سیاسی و جنسی هستیم.

خب، آیا هنوز بر این عقیده‌اید که زن و مرد به دو قلوهای از دو جنس مختلف تبدیل خواهند شد؟ به‌رغم مطالبات تفاوت‌گرایی امروزی ما با قاطعیت به‌سمت یک مدل از شباهت پیش می‌رویم. من نمی‌توانم یک لحظه هم فکر کنم که زنان بتوانند به‌وظیفه انحصاری مادری‌شان برگردند. هرگز، ما بیش از پیش به پدران مهربان، با عواطف مادرانه برمی‌خوریم. این موضوع طی چهل سال به طرز شگفت‌انگیزی شکل گرفته است. زنان هر دو را می‌خواهند که البته طبیعتی‌ست، و مردها هم همین‌طور. همه مردان جاه‌طلب نیستند و همه زنان هم احساسی نیستند. تقریباً یکی، دیگری‌ست.

- 1- L'un et l'autre
- 2- XY, de l'identité masculine
- 3- Emilie, Emille
- 4- Mme du Chatelet
- 5- Mme d'Epinaey
- 6- Robert Badinter
- 7- Les Passioes intellectuelles
- 8- d'Alembert
- 9- Clairaut
- 10- Maupertuis
- 11- Réaumur
- 12- در فرانسه اینستگه متروبی به‌این نام وجود دارد
- 13- Turgot
- 14- Mlle Ferrand
- 15- duchess d'Alguillon
- 16- marquise de Lambert
- 17- Mme de Tencin
- 18- Julie de lesplinasse
- 19- Mme du Delfand
- 20- Régis Debray